

احمدبن سلیمان ابوالعلاء معری (۴۴۹-۳۶۳ ه.ق.) شاعر اندیشمند عربی در ایران ناشناخته نیست. شادروان حسین خدیوچم دو کتاب درباره او ترجمه کرده (عقاید فلسفی ابوالعلاء معری و در زندان ابوالعلاء)، استاد عبدالمجید آیتی نیز ترجمه خلاصه ای از رساله الغفران ابوالعلاء را تحت عنوان آموزش سالها پیش به چاپ رسانده است. در کتاب تاریخ ادبیات زبان عربی ترجمه آیتی نیز فصلی راجع به ابوالعلاء وجود دارد. با این حال جز معدودی کسان که آشنایی مستقیم و ژرف با آثار این شاعر سترگ و متفکر بزرگ دارند، دیگران سیمای مبهم و افسانه آلودی از وی در نظر می آرند. ما در این گفتار گوشه هایی از اندیشه های ابوالعلاء را از نظر خوانندگان مری گذرانیم. امید است فرصتی پیش آید تا در رساله ای مستقل بطور شایسته ابوالعلاء را معرفی کنیم.

ابوالعلاء را متهم به بددینی یا بیدینی کرده اند. مسلم است که عامل رقابت و حسادت و نیز کژفهمی در بدنامی ابوالعلاء نقش داشته است. آیا تکفیر ابوالعلاء از سوی بعضی گذشتگان و بسیاری از معاصران ناشی از غیرت دینی بوده است یا بهتانگری عامدانه و غرض آلود؟ عده ای از متجددان و به اصطلاح غریزدگان عربی کوشیده اند از ابوالعلاء یک آنتیست اروپایی بسند و طراز نوین بسازند و عرضه دارند. همان کاری که در ایران با خیام و حتی حافظ کرده اند.

در مقابل این گرایش جدید که عمدتاً توسط طه حسین نویسنده و محقق نامدار مصری رهبری می شد، دوبازتاب رخ داد: از طرفی عده ای، خشمی هرچه در توان داشتند در دشنام و نفرین بر ابوالعلاء مایه گذاشتند و بدینگونه بر طرفداران ابوالعلاء با به عبارت بهتر بر طرفداران نگاه به ابوالعلاء همچون یک روشنفکر بیدین افزودند. اما

دسته معتدلتری هم پیدا شدند که کوشیدند از ابوالعلاء چهره ای آنچنانکه هست بپردازند و به واقع نزدیکتر شوند.

از این دیدگاه ابوالعلاء هرچه باشد شخصیتی است که به هر حال به حوزه فرهنگ اسلامی تعلق دارد. خود ابوالعلاء درباره بعضی اشعارش که موهم معنایی بر ضد دین بوده است در کتاب زجرالنایح پاسخ داده، مثلاً درباره عبارت «دیاناتکم مکر من القدماء» گوید: مراد اهل کتاب است که پیروان خویش را می فریفتند (عبدالمجید دباب، ص ۱۴۱). و درباره این که گفته است: «حج برزن واجب نیست»، آورده است که در صدر اسلام عقیده بر این بوده، و نص قرآن خطاب به مردان است (همان، ۱۴۳) و این که گفته است: «الموت نوم طويل ماله امد»، گوید: مراد این است که نمی دانیم قیامت کی واقع خواهد شد (همان، ص ۱۴۴).

اگر زندگی پاکیزه ابوالعلاء را در نظر بگیریم و اینکه معاصرانش غالباً او را مسلمان می شناختند، چنانکه بعد از مرگ بر سر تربتش طی یک هفته دوست بار ختم قرآن کردند (عبدالمجید دباب، ۱۶۹)، می شود نتیجه گرفت که یا بعضی اشعار کفرآمیز منتسب به او واقعاً از او نیست، یا اینکه به غلط کفرآمیز تلقی گردیده و می توان برداشتی منطبق با دین یا دستکم غیر مخالف با دین از آن اشعار داشت (عبدالمجید دباب، ۱۳۹).

اما اینکه از قول خطیب تبریزی شاگرد ابوالعلاء آورده اند که ابوالعلاء شکاک بوده است (تعریف القدماء بابی العلاء، ص ۱۹) به فرض صحت نقل از خطیب و صحت تشخیص خطیب ابوالعلاء نسبت به بعضی معتقدات، یقین ریاضی وار نداشته است و در مقام



آیا ابوالعلاء

تحقیق و تحریری حقیقت بوده است و برای کسی ممکن است تحریری حقیقت سالها طول بکشد.

ابوالعلاء در محیطی واقع شده بود که محل برخورد ادیان و مذاهب بود: فضای عصرهم فضای بحث و مجادله بود، بلکه خود به گوش خود می شنید که در یک شهر اذان مسلمانان و زنگ ناقوس به یکدیگر آمیخته:

هذا بناقوس یدق

وذا بمأذنه یصبح

کل بعظم دینه

یالیت أدری مالالصیح؟

انتقاد ابوالعلاء بر اهل ادیان این است که دین مایه کینه و کدورت و جدایی بین افراد بشر شده و انگیزه تجاوزات گردیده است. جنگهایی که بین مسیحیان و مسلمانان صورت می گرفت و برخوردهایی که میان فاطمیان جریان داشت نمونه زنده ای بود که بر آنچه در تاریخ واقع شده گواهی می داد. ابوالعلاء بر اینکه باطنیان و تعلیمیان معاصرش عقل را از پیشوایی عزل کرده اند، ایراد می گیرد و می گوید: «كذب الناس، لا امام سوی العقل».

جالب توجه اینکه رئیس تعلیمیان معاصر ابوالعلاء، داعی الدعاة فاطمی، مؤید شیرازی با او در موضوعی به ظاهر ساده ولی کلیدی در فلسفه اش بحثی دارد، و آن موضوع تحریم گوشت است که ابوالعلاء حدود نیم قرن بر خود تحمیل کرد. ابوالعلاء معری را پیرو فلسفه براهمه شمرده اند؛ از آن جهت که گویند به شرایع عقیده نداشته؛ و از آن جهت که «لحم نخورد و ذوات لحم نیازرد». مرید با لحنی مؤدبانه، ولی در حقیقت تهکم آمیز، به ابوالعلاء می نویسد که چون تو سروده ای:

«عذوت مریض العقل والدين فالقنی

لتعلم انباء الامور الصانح»

من برای یافتن راه به امور صحیح در عقل و دین از تو می پرسم که چرا گوشت خواری را بر خود حرام کرده ای؟ ابوالعلاء پاسخ می دهد

که این شعر او دعوت نادانان است به آموختن امور صحیح از دانایان و مورد خطاب او رئیس دانایان نیست. دیگر اینکه به واسطه عظوفت و ترجم به جانداران از خوردن شیر و عسل و تخم مرغ و گوشت و ماهی خودداری می نماید. مؤید می گوید: آیا تو بر اینها از خالقشان رحیم تری؟ وانگهی نظام عالم بر این نهاده شده که حیوان نبات را بخورد و انسان از حیوانات تغذیه کند. بعلاوه، ما نمی توانیم از خود حلال و حرام بتراشیم. ابوالعلاء جواب می دهد: مگر نه اینکه علی (ع) در خوراک امساک می کرد؟ مؤید در جواب می نویسد: مگر نه اینکه پیغمبر (ص) گوشت می خورد؟ ابوالعلاء ضمناً عذر فقر می آورد و مؤید بدو پیشنهاد کمک مالی می نماید و ابوالعلاء نمی پذیرد (معجم الادب، ج ۳، صص ۲۱۲-۱۷۶).

روایت دیگری از همین داستان هست که ابوالعلاء پس از آنکه پیشنهاد کمک مالی و یا برگشت از عقایدش را نمی پذیرد او را اجباراً به حلب احضار می کنند و چون می فهمد که با باید از افکارش دست بکشد و یا کشته شود خود را مسموم می سازد (معجم الادب، ج ۳، ص ۱۷۵).

با توجه به اینکه در سفرنامه ناصر خسرو - مبلغ فاطمی - نیز از ابوالعلاء با لحن ستایش آمیزی یاد شده است، این داستان دروغ به نظر می رسد. همچنانکه طه حسین نیز اندک صحتی برای این روایت قائل نیست و می گوید مؤید نهایت احترام را برای ابوالعلاء قائل بوده است (من تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۵۲۴).

احترامی که مؤید نسبت به ابوالعلاء به عمل می آورد، به خاطر دانش و ادب ابوالعلاء بوده است. البته مؤید در مقام یک مبلغ بزرگ که به وضوح سخن و جنبه خطابی آن اهمیت می دهد سجع بافی و تقلید ابوالعلاء به صنایع لفظی را نمی پسندد بلکه او را بدین سبب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

• علیرضا ذکاوتی قراگزلو

ملحد بوده است؟

دست می‌اندازد.

ابوالعلاء خود مشکلات لفظی، صنایع بدیع را به دو جهت ملتزم شده است: یکی نشان دادن مقدرت بیانی و قدرتش در ادبیت و عربیت؛ و دیگر پوشاندن بعضی افکارش از نامحرم و مجال تأویل. طه حسین که خود همچون ابوالعلاء ادیبی نابینا و متفکری مخالف با بیشتر عرفیات زمانش بوده، می‌گوید: شاید این تکلف و تصنع، نوعی بازی و وقت‌کشی است برای پیرمردی کور و خانه‌نشین و زمینگیر (من تاریخ الادب العربی ۳/ ۷۱۰)

ابوالعلاء، فقر را هم بر خود تحمیل کرده بود. طبق نظر خود او همان مقدار کم روزی هم که بدو می‌رسیده، دو برابر حق واقعی اوست: «ان اعط بعض القوت اعلم ان ذلك ضعف حق» (معجم الابهاء ۳/ ۱۴۳) و لذا هدیه مستنصر خلیفه فاطمی را نپذیرفت.

اینکه به نقل آنچه ناصر خسرو درباره ابوالعلاء نوشته است، می‌پردازیم: «در معرّه مردی بود که ابوالعلاء معرّی می‌گفتند؛ نابینا بود و رئیس شهر او بود و نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگران فراوان... و خود طریق زهد پیش گرفته بود. گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین را تبه کرده که جز آن هیچ نخوردی، و در سرای باز نهاده است... و نعمت خویش از هیچ کس دریغ ندارد و خود قائم‌اللیل و صائم‌الدهر باشد؛ و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست. و کتابی ساخته آن را *الفصول* و *الغایات* نام نهاده و سخنها آورده است مرموز؛ و مثل به الفاظ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی‌شوند مگر بر بعضی اندک... او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضة قرآن کرده‌ای؛ و پیوسته زیادت از دوست کس از اطراف آمده باشند و پیش او شعر و ادب خوانند».

آنچه ناصر خسرو نوشته، آمیخته‌ای است از حقیقت باشنیده‌های يك سیاح علاقه‌مند به مطالب شگفت. *الفصول والغایات* قرن‌ها ناشناخته بوده و بالاخره در قرن ما چاپ شده و مطالب آن مرعظه و مناجات است و قصد معارضة قرآن در آن لحاظ نشده، گرچه از اندیشه‌های فلسفی تند و غیر عادی خالی نمی‌باشد. طه حسین عبارتی از آن را نقل کرده، بدین مضمون که «خدا می‌تواند پای انسان را وسیله دیدن و دست‌ترا وسیله شنیدن و انگشت را جای گویستن و گوش را ابزار شنیدن قرار دهد» و می‌گوید: ظاهر این

عبارات مجلیل قدرت خداست و باطن آن بیان این نظریه مادیون که اعضاء و طایف خود را پدید می‌آورند نه اینکه غایتی در خلقت باشد (من تاریخ الادب العربی ج ۳ ص ۷۶۵).

اینکه ناصر خسرو نوشته است ابوالعلاء ثروتمند بوده، بیشتر مایه از شایعات دارد. بلی ابوالعلاء ثروتمندزاده بوده، ولی خود عملاً ثروتمند نبوده است؛ چنانکه گوید:

«و اتهامی بالمال کلف ان یطلب ما یقتضی التمول»

به گفته آدام متز، ابوالعلاء همچون تولستوی صاحب مکتبی فکری و ادبی است که به خردورزی و زندگی ساده دعوت می‌کند (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، چاپ دوم، جلد دوم ص ۳۸۱). چه بسا ابوالعلاء نیز مانند تولستوی اموال خود را بخشیده و فقیرانه می‌زیسته است.

بعضی پنداشته‌اند که ابوالعلاء افکار سوسیالیستی و اشتراکی داشته و به این شعر استناد کرده‌اند:

لرکان لی او لغیری قدر اغلّة

من البیسط، خلت الامر مشترکا

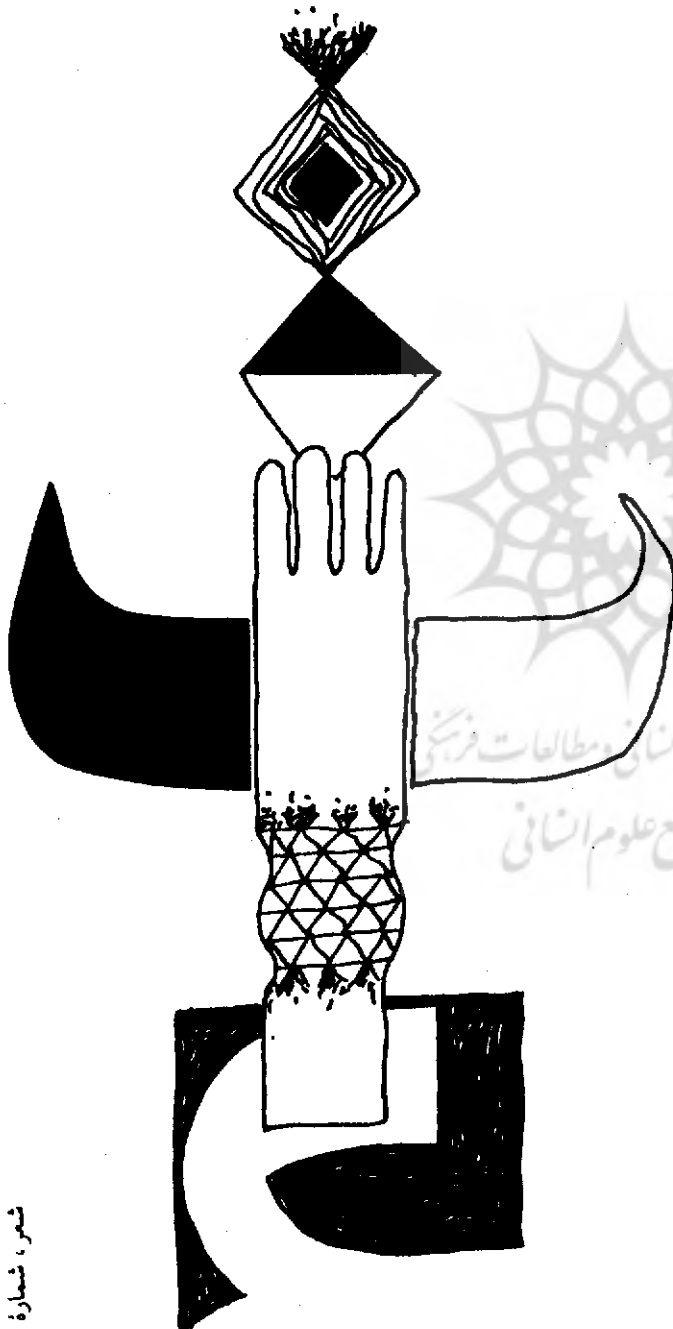
یعنی: اگر من یا دیگری به اندازه يك انگشت از زمین را مالک باشیم، این امورا مالکیت را - مشترک می‌انگارم و جای دیگر گوید: «کیف لایشترک المضیقین فی النعمه قوم علیهم النعماء؟» یعنی: چگونه متنعمان، تنگدستان را در نعمت شریک نمی‌سازند؟. آنچه مسلم است ابوالعلاء معتقد به عدل و احسان و ایثار بوده است و به مساوات تصریح کرده: «هیچ هاشمی حق ندارد بریک بربری فخر کند» (من تاریخ الادب العربی ج ۳ ص ۶۳۰) و این همان اصل اسلامی است که «سید قرشی و برده‌جشی برابرنند». ابوالعلاء در عین مساوات طلب بودن بدبین است.

ابوالعلاء از جهت جهل مردم و آلوده بودنشان به ستمگری و ستمکشی نظر خوشی به آنها ندارد. کوری هم در بدبین تر ساختن وی تأثیر تشدیدکننده داشته، چنانکه تلخکامانه با اشاره به کوری خود گوید: «کوری در حق تو احسان کرده؛ که اگر چشمانت باز بود، مردمک دیده‌ات آدمی نمی‌دید» و نیز گوید: *والله ما فی الوجود شیء*

تأسی علی فقهه العیون

(تعریف القلماء بابی العلاء، ص ۴۰۷)

یعنی: به خدا در عالم چیزی وجود ندارد که دیده بر ندیدنش متأسف شود».



به قول صائب:
 بس که نادیدنی از مردم دنیا دیدم
 روشنم گشت که آسایش ناپینا چیست
 باز با همین طنز تلخ می گوید: بهتر بود که او را «ابوالنزول»
 می نامیدند!

دعیت ابوالعلاء و ذاك مین
 ولكن الصحيح: ابوالنزول

مخالفت او با زناشویی و ایجاد نسل و مخالفتش با زنان نیز
 با مجموعه جهان بینی او سازگار است؛ همچنانکه شوینهاور زن
 نگرفت و با ازدواج مخالف بود. اما ابوالعلاء به پرهیزگاری و
 روزه داری و نمازگزاری و توحید و تمجید الهی نیز دعوت
 جدی کرده و خود عمری بدان ملتزم بوده است و این جهتی است که
 بعضی دانسته یا ندانسته نمی خواهند آن را ببینند و یا به زبان
 بیاورند.

اعتراض ابوالعلاء بیش از آنکه بر نظام خلقت باشد، بر نظم
 اجتماعی زمان اوست، اما چون اصناف آدمیان را از خلیفه و امیر و
 وزیر تا عالم و خطیب و شاعر و تاجر و منجم و متکلم به یاد انتقاد
 گرفته؛ و ضمناً حرفهایی هم زده که بعضاً از افاق فکر معاصرانش
 بالاتر بوده، لذا عمداً یا جهلاً او را به الحاد منسوب داشته اند و انتقاد
 او را به سوء اعتقاد تعبیر کرده اند. او خود حساب خلق را از خالق جدا
 کرده، می گوید: «و عبادت ربی ما استطعت و من بریته بریت»
 (معجم الادب، ۳/۱۴۴).

مآخذ:

معجم الادب،، یاقوت حموی، چاپ دارالفکر مصر (۲۰۱ جلد
 در ۱۰ مجلد).

تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدام متز، ترجمه علیرضا
 ذکاوتی قراقرلو، امیرکبیر، ۱۳۶۴، جلد دوم، صص ۳۸۲-۳۸۰.

تعریف القدماء بابی العلاء، مصر، ۱۹۴۴.

من تاریخ الادب العربی، طه حسین، مصر، ۱۹۷۴.

ابوالعلاء المعری الزاهد المقتری علیه، عبدالمجید الدباب، مصر

۱۹۸۶.